

◦ مد اجباری ◦ [۰۹:۵۱ ۲۱,۰۵,۲۰], ◦



#قسمت_۱۰۴

#عقد_اجباری

شب شده بود از نیمه گذشته بود هر چی چشم میبستم
فایده نداشت وقتی سالم بد میشد نمیتونستم بخوابم حتی
شده یه ذره اما چه فایده وقتی تا این حد حال من بد
میشد اصلا نمیتونستم تمرکز کنم حتی شده یه ذره

_ بهارک

با شنیدن صدای امیرهمایون صاف سر جام نشستم و
گفتم :

_ بله

_ چرا بیداری ؟

– خوابم نمیاد

سرجام نشستم بلند شدم رفتم کنار پنجره ایستادم
داشتم بیرون رو تماشا میکردم که حضورش رو کنارم
احساس کردم بعد گذشت چند ثانیه صداش بلند شد :

– اگه بخاطر حرف مادرت اینقدر ناراحت شدی باید بهت
بگم کلاهی پس معرکه اس

– چرا؟

– چون مادرت همیشه قرار هست اینطوری باهات صحبت
کنه

چشمهام گرد شد به سمتش برگشتم و پرسیدم :

– چرا؟

– چون از تو بدش میاد

اشک تو چشمهام جمع شد

– نگفتم که گریه کنی ، فقط دارم بهت میگم اوضاع از

چخبر هست

حق داشت ماما از من متنفر شده بود بدون اینکه هیچ
دلیلی داشته باشه پس نباید جلوش وا میدادم

_ بهارک

_ جان

_ به حرفای بقیه توجه نکن تا آرامش داشته باشی !

_ اما اون مادرم هست

_ درسته مادرت هست اما دوستت نداره

_ میشه اینطوری نگی ؟

_ نه

_ داری اذیتم میکنی

_ چون دارم با حقایق روبروت میکنم اذیت میشی ؟

_ نه



◦ مد اجباری ◦ [۲۰,۰۵,۲۲ ۲۵:۱۰]



#قسمت_۱۰۵

#عقد_اجباری

_ بین بهارک من نمیدونم خاله میدونه تو دخترش هستی
یا نه اما فعلا رو دور ناراحت کردنت هست پس بهتره
بهش فکر نکنی

اشک تو چشمهام جمع شد

_ مگه میشه بهش فکر نکنم امیرهمایون اون مادرم
هست من دوستش دارم خیلی زیاد وقتی میبینم خواهرم
معین رو دوست داره بهشون محبت میکنه حسودیم
میشه

دستی داخل موهاش کشید و پرسید :

_ میخوای بهش واقعیت رو بگیم؟

_ نه

_ پس با ناراحت شدن تو چیزی قرار نیست درست بشه
میفهمی؟

مظلومانه بهش چشم دوختم:

_ ببخشید

_ چرا داری عذر خواهی میکنی؟

_ نمیخواستم اذیت کنم

_ من اذیت نشدم فقط نگرانتم هستم

خشک شده داشتم بهش نگاه میکردم که صدایش بلند
شد:

_ چرا داری اینطوری بهم نگاه میکنی؟

_ هیچ

اما این حرفش باعث شده قلبم حسابی به هیجان بیفته
پس من رو دوست داشت اما چرا یه جوری رفتار میکرد
انگار اصلا واسش مهم نیستم اصلا نمیتونستم بفهممش
_ بهارک

با شنیدن صدایش از افکارم خارج شدم خیره بهش شدم
و گفتم :

_ جان

_ حالت خوبه ؟

_ آره

_ بریم بهتره استراحت کنی چون زیاد حالت خوب نیست
دیگه نیاز نیست فکرت رو مشغول کنی درست میشه
بهت قول میدم

سرم رو تکیه دادم و رفتم تا استراحت کنم ...

